

اوضاع اجتماعی ایران در دوره ساسانی

-۳-

اصول زناشویی در دوره ساسانیان چنانکه در کتابهای دینی باقی مانده بسیار پیچیده و درهم بوده و پنج قسم زناشویی رواج داشته است :

۱- زنی که برضای پدر و مادر بشوهر میرفت فرزندان میزاد که درین جهان و آن جهان از او بودند او را « پادشاه زن » میگفتند .

۲- زنی که یگانه فرزند پدر و مادرش بود او را « اوگ زن » یعنی زن یگانه می گفتند و نخستین فرزندی که می زاد پدر و مادرش داده می شد تا جانشین فرزندی شود که از خانه ایشان رفته و شوهر کرده است و پس از آن این زن را هم پادشاه زن میگفتند .

۳- اگر مردی در سن بلوغ بی زن میمرد خانوادهاش زن یگانه ای را جپیز میداد و او را بکابین مرد یگانه ای در می آورد و آن زن را « سدرزن » یعنی زن خوانده میگفتند و هر چه فرزند از او میزاد نیمی بآن مرد مرده تعلق میگرفت و در آن جهان فرزند اومی شد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود .

۴- زن بیوه ای را که دوبار شوهر میکرد « چفرزن » میگفتند که بمعنی چا کرزن یعنی زن خادمه است و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت او را سدرزن می دانستند و یک نیمه فرزندان که از شوی دوم پیدا میکرد از آن شوهر اول اومی شد و در آن جهان هم همسر همان شوی اول خود بود .

۵- زنی که بی رضای پدر و مادرش شوهر می کرد در میان زنان پست ترین پایه را داشت و آنرا « خودسرای زن » یعنی زن خود سر میگفتند و از پدر و مادر خود ارث نمی برد مگر پس از آنکه پسرش بسن بلوغ می رسید و او را بعنوان « اوگ زن » بعقد پدر خود در می آورد .

زناشویی با زرخردان بدین گونه معمول بود که در کتاب دین کورت تصریح کرده اند که داماد باید پدر و مادر عروس مبالغی پول یا چیزی معادل آن بدهد و اگر پس از زناشویی زن بارزش آن چیز نپرزید یعنی نازا و بی فرزندی می ماند بایست آنرا بشوهر پس بدهد .

در ولادت کودک برخی آداب دینی و نذرهایی معمول بود، مخصوصاً اگر بچه پسر بود. در اسم گذاران میبایست از گذاشتن اسامی بت پرستان خود داری کنند. فرزند ناگزیر فرمان بردار پدر بود و اگر چنین نمیکرد قسمتی از ارثش بمادر می رسید و آنهم در صورتی بود که مادر شایسته تر از او بود. چون در ایران مدتهای مدید تربیت فرزند را تا هفت سالگی بمهده مادر میدانستند احتمال میرود که این عادت از زمان ساسانیان در ایران مانده باشد. اگر مادر

مرده بود این حق بعه یادختر بالغ پدرتعلق میگرفت . پس از آن دختر بیش مادر میماند اما تنها پدرحق داشت شوهری برایش اختیار کند و می بایست بعضی اینککه بسن بلوغ برسد او را بشوهر بدهد و اگر پدرپیش از آن مرده بود تنها پادشاه زن می توانست او را بشوهر بدهد و گرنه این حق بقیه قانونی تعلق گرفت . در هر صورت دختر خود مجاز نبود شوهری اختیار کند .

برای بقای خانواده و تولید نسل در خانواده و بقای نام مردگان قانون مردم را برناشویی وارث بردن و ادار می کرده باین معنی که اگر مردی میمرد و فرزند نرینه از او نمانده بود دخترش یا نزدیک ترین زنان خانواده اش را بقصد نزدیک ترین مردان آن خاندان درمی آوردند و درین هر دو صورت فرزندی را که ازین شوی می زاد از نسل آن مرده می دانستند . اما اگر زنی در خاندان مرده باقی نمانده بود با پولی که از ماترک آن مرده بود زنی می جستند و بقصد یکی از نزدیکان آن مرده در می آوردند . درباره جزئیات این نکته در امامه تنسرو در کتاب الهند ابوالریحان بیرونی مطالبی هست که کاملاً با یکدیگر موافقت دارند و پیداست که ماخذ هر دو آنها یکی و معتبر بوده است .

پذیرفتن کودک بوجه فرزندی بیرو مقررات سختی بوده است . اگر مردی می میرد و پسر رشیدی که جانشینش باشد از او نمانده بود برای کودکان صغیرش می بایست قیمی اختیار کنند و اگر دارایی گذاشته بود اداره کردن آن دارایی را پسری که بفرزندی او برمی داشتند رجوع می کردند . اگر پس از مرگ آن مرد پادشاه زنی از او مانده بود بعنوان فرزند خوانده اداره کارها بدست او بود و اگر پدر زنی از او مانده بود چون این زن هیچ اختیار نداشت می بایست مانند فرزندان صغیر او را هم بقیمی بسیارند . درین صورت اگر پدر آن زنده بود پدرش قیم او می شد و گرنه برادر یا یکی از خویشان نزد یکش را قیمش می کردند . اگر نه پادشاه زن از او مانده بود و نه دختر منحصر بفرد برادرش را بفرزندی اختیار می کردند یا اینکه خواهرش را و گرنه دختر برادرش و پس از آن پسر برادرش فرزند خوانده او میشد و گرنه بخویشاوندان دیگر او میرسید .

کسی که بدین گونه پسر خوانده میشد میبایست بیرو دین زردشت و عاقل باشد و خانواده پر جمعیت داشته باشد و هیچ گناه بزرگ از او سر نزده باشد . اگر زنی را بفرزند خواندگی بر میگزیدند میبایست شوهر نداشته باشد و شوهر نکند و زن نامشروع کسی هم نشود و بفحشا تن در ندهد و خانواده دیگری هم آن زن را بفرزند خواندگی اختیار نکند ، زیرا که يك زن تنها فرزند خوانده يك تن می توانست باشد اما مرد می توانست پسر خوانده چند خانواده باشد و حتی برای آن نبود .

پسر خواندگی بر سه گونه بود : پادشاه زن یا دختر منحصر بفرد شوهر نکرده را که حقاً پسر خوانده می کردند برای آن کار تشریفات خاصی لازم نمی شد و او را «پسر خوانده زنده» می گفتند . دوم آنکه آن کسی را که مرد خود بیسر خواندگی بر گزیده بود «پسر خوانده پیشین» می گفتند . سوم آنکه کسی را که از میان خویشاوندان نزدیک بیسر خواندگی اختیار کرده بودند «پسر خوانده گزیده» می گفتند .

دردوره ساسانی در سراسر کشور ایران مقتضای بودند که مأمور مراقبت در اجرای

این قوانین ارث و جانشینی مردگان بودند. احتمال می رود که این مفتشان از روحانیان بوده باشند زیرا که تقسیم اموال متوفی از میان جانشینان او از وظایف مؤبدان بود و اگر شخص متوفی دارای از خود نگذاشته بود مؤبدان می بایست عهده دار تشییع جنازه او و سرپرستی فرزندان باشند.

اشترک در دارایی میان زن و مرد می بایست بموجب قرارداد صورت بگیرد. اگر مردی دوزن داشت و در قرارداد اشترک دارایی با ایشان قید شده بود هر يك از آن دو زن با آن مرد شريك بود. این اشترک را ممکن بود مرد بهم بزند ولی زن حق نداشت آنرا باطل بکند. وراث مشروع را ممکن نبود از ارث خود محروم بکنند مگر در موقع ادای قروض یا مخارج زن و فرزندان یا پدر متوفی یا هر پیرمردی که مخارج آن بعهده شخص متوفی بود. درین صورت يك قسمت از دارایی باین مصارف تعلق می گرفت. اگر مردی وصیت می کرد مجبور می بود يك قسمت از دارایی خود را بهر دخترشهر نکرده که داشت تعلق بدهد و اگر پادشاه زن داشت دو قسمت را برای او بگذارد.

ازین جایبداست که احکام ارث و نکاح در ایران ساسانی تاچه اندازه پیچیده و مبهم بوده است. امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیر از مردم ایران از حق مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و بهمین جهت جامعه ایران در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق الکلمه نبوده و توده های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم میزیسته اند. اینست که دو انقلاب که پایه هر دو برین اوضاع گذاشته شده بود هر دو برای آن بوده است که مردم را به حق مشروع خدا داد خود برساند درین دوره روی داده است.

نخست در سال ۲۴۰ در روز تاج گزاری شاپور اول یعنی چهارده سال پس از تأسیس این سلسله و نهادن این اساس مانی دین خود را که پناه گاهی برای این گروه محروم بود اعلان کرد.

تقریباً پنجاه سال پس ازین واقعه زرادشت نام از مردم فسای فارس اصول دیگری که معلوم نیست تا چه اندازه اشترکی بوده است اعلان کرد و چون وی کاری از پیش نبرد دوست سال پس از آن باردیگر مزدک پسر بامداد همان اصول را بمیان آورد.

سرانجام می بایست اسلام که یگانه مسلک آزاد منش و پیشرو جهان متمدن بود این اوضاع را درهم نوردد و محرومان و نا کامان اجتماع را به حق خود برساند. نا گفته نماند که در دوره ساسانی عده طرق و فرق منهبی که در ایران بوده براتب بیش از آن چیز است که در کتابهای رایج هست. مثلاً از یکی از استاد سریانی که در ناره شهادی نصاری ایران هست معلوم می شود که فرق گوناگون در ایران بوده اند و در آن سند نامهای این فرق را بدین گونه آورده اند:

«مانویان»، «مرقونیان»، «گیلامیان»، «مانقربیان» یا «محداریان»، «کتائیان»

و «میدائیان» یا «مبدائیان». ازین جایبداست که نفاق در جامعه ایران ساسانی براتب بیش از آن بوده است که ما تصور می کنیم و ظاهر تاریخ بمانشان میدهد.